



## چرا حق طلاق در اختیار مردان است؟

یافتن علت های حقیقی دستورهای اسلام، برای ما مقدور نیست؛ ولی از آن جا که خداوند را در همه مراتب خلقت و تشریح، عدل محض دانسته، دستورهای او را ناشی از حکمت و مصلحت می دانیم.

### مقدمه:

یافتن علت های حقیقی دستورهای اسلام، برای ما مقدور نیست؛ ولی از آن جا که خداوند را در همه مراتب خلقت و تشریح، عدل محض دانسته، دستورهای او را ناشی از حکمت و مصلحت می دانیم.

در پی یافتن حکمت ها برمی آیم و سعی می کنیم به پاره ای از حکمت ها دست یابیم؛ ولی هیچ گاه نمی توان این قبیل نکات را، علت اصلی دستور و قوانین الهی دانست.

اسلام می گوید ازدواج مقدس است و کانون خانواده محترم. طلاق منغور است و باید علل و عواملی که موجب پیدایش و افزایش طلاق می شود، از بین برود.

اما در عین حال قانون نباید راه طلاق را بر ازدواج های ناموفق ببندد. راه خروج از قید ازدواج هم باید برای مرد باز باشد و هم برای زن، اما راهی که برای خروج مرد از این بن بست تعیین می شود، با راه خروج زن متفاوت است.

باب طلاق از جمله مواردی است که زن و مرد در آن حقوق مشابه ندارند، ضمن این که ظلمی هم به هیچ کدام از آن ها نشده است.

اسلام ضمن این که راه طلاق را برای مرد و زن باز گذاشته است؛ برخلاف نظری که می گوید اسلام حق طلاق را مختص مرد می داند؛ اما طلاق را منغور و آخرین راه برای مشکل ناسازگاری می داند.

در این مطلب ابتدا ثابت می کنیم که در متون دینی و روایی حق ابتدایی طلاق با مرد است و در ادامه اشاره خواهیم کرد که این قانون کلی نبوده و دارای استثنائاتی می باشد و در آخر به بعضی از دلیل های حق طلاق توسط مردان اشاره می کنیم.

### اثبات حق طلاق مرد در قرآن

در قرآن از اثبات حق طلاق برای مرد سخنی گفته نشده؛ بلکه در تمام آیات مرتبط [1] سخن از طلاق دادن مرد و طلاق داده شدن زن است؛ [2] یک نمونه آن این است که در مورد مهریه می فرماید.

«وَأَنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ قَرَضْتُمْ لَهُنَّ قَرِيضَةً فَيَنْصِفْ مَا قَرَضْتُمْ أَلَا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَإِنْ تَعَفَّوْا أَفْرَبٌ لِلتَّقْوَى وَ تَسَوَّأَ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» (3)

و اگر پیش از آنکه با زنان نزدیکی کنید طلاقشان دادید و مهری برای آنان مقرر داشته‌اید؛ باید به آنها بدهید مگر آنکه گذشت کنند یا کسی که گره زناشویی به دست اوست، گذشت کند.

و گذشت کردن شما به پرهیزکاری نزدیک‌تر است. بزرگواری را میان خودتان فراموش نکنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

آیه به این معناست که اگر طلاق را قبل از زناشویی با ایشان واقع ساختید، ولی در آغاز که عقدشان می‌کردید، مهریه‌ای برایشان معین کردید، واجب است که نصف آن مهریه معین شده را به ایشان بدهید، مگر اینکه خود آن زنان و یا ولی آنان نصف مهریه را ببخشند.

که در این صورت مهر ساقط می‌شود و اگر زن قبلاً تمام آن مهریه را گرفته بود، باید برگرداند و یا آنکه شوهر که تمام مهر را قبلاً داده، نصف مهری را که از زن طلب دارد، ببخشد.

به هر حال، آیه شریفه بخشیدن نصف مهر را به تقوا نزدیکتر شمرده و این بدان جهت است که وقتی انسان از چیزی که حق

مشروع و حلال است صرف نظر کند، یقیناً از هر چیزی که حق او نیست و بر او حرام است، بهتر صرف نظر می‌کند و بر چشم پوشی از آن قوی‌تر و قادرتر است.

نکته مهمی که آیه بر آن تأکید دارد اصل اساسی «معروف» و «احسان» است. در آیه از دو گذشت سخن به میان آمد، یکی گذشت زن یا اولیاء او از گرفتن نصف مهریه و دوم از گذشت شوهری که قبل از ازدواج تمام مهریه را پرداخته و قبل از زناشویی زن را طلاق داده، از گرفتن نصف مهریه که حق اوست. یعنی حتی طلاق و جدایی نباید با نزاع و کشمکش بلکه بهتر است که با بزرگواری همراه باشد.

منفور بودن طلاق در کلام رسول اکرم

رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «هیچ چیز در پیشگاه خدا، محبوب‌تر از خانه‌ای که با ازدواج آباد شده، نیست. هیچ چیز در پیشگاه خدا، منفورتر از خانه‌ای که در اسلام به جدایی (طلاق) ویران شود، نیست.» [۳]

بر این اساس، اصل اولیه در اسلام، حفظ کانون خانواده است؛ مگر آن که مفسده حفظ آن، بیش‌تر از مصلحت آن باشد. به همین جهت، طلاق به عنوان آخرین راه حل نهایی و به عنوان مبعوض‌ترین حلال نزد خدا، تشریح شده است.

حال که اصل اولیه، حفظ کانون خانواده است، باید طلاق در حداقل موارد اجرا شود و تا جایی که امکان دارد، نباید این امر صورت بگیرد.

با توجه به این مسئله، اسلام حق طلاق را به دلایل متعدد، به طور مطلق در اختیار زن قرار نداده است؛ زیرا اولاً در بسیاری از موارد که زن، رضایت از شوهر ندارد، کانون خانواده می‌تواند همچنان استحکام یافته و برقرار بماند و عدم رضایت زن، به رضایت تبدیل شود. [4]

اثبات حق طلاق مرد از منظر فقهای شیعه و سنی

حق طلاق (طلاق برهم زدن پیوند زناشویی با صیغه مخصوص است) [5] براساس دیدگاه فقهای شیعه [6] و اهل سنت، [7] در اختیار مرد است.

مستند این حکم روایت نبوی «الطَّلَاقُ يَدَّ مَنْ أَحَدَ يَالسَّاقِ؛ طلاق در اختیار کسی است که مالک ساق است» [8] است. [9] مالک ساق کنایه از شوهر است. [10]

بنابه گفته شهید ثانی روایت دلالت دارد که حق طلاق صحیح فقط در اختیار مرد است. [11] از این رو گفته شده اگر زن در ضمن عقدی شرط کند که در موارد خاص یا به صورت مطلق، حق طلاق به او سپرده شود، این شرط باطل است. [12]

اثبات حق طلاق مرد در روایات شیعه

از امام صادق (ع) درباره زنی که شرط کرده بود طلاق در اختیار او باشد، سؤال شد. حضرت در پاسخ فرمود: «مخالف سنت عمل شده و حق به کسی سپرده شده که اهلیت ندارد.

طلاق در اختیار مرد است و سنت نیز همین است» [۱۳] پس در روایات تصریح شده که حق طلاق در اختیار مرد است. [۱۴]

اثبات حق طلاق مرد در تورات و تلمود

گفته شده در همه مذاهب اسلامی [۱۵] و در تورات [۱۶] و تلمود [۱۷] (مهم‌ترین کتاب و گنجینه‌ای از شریعت شفاهی یهود) [۱۸] نیز طلاق، حق اختصاصی شوهر شناخته شده است.

حق طلاق از منظر مذهب حنفیان

حنفیان، پیروان ابوحنیفه و یکی از مذاهب فقهی اهل سنت، برآنند اگر این شرط از سوی زن باشد، صحیح است و زن هرگاه بخواهد می‌تواند خود را مطلقه کند؛ ولی اگر از طرف مرد باشد، باطل است. [18]

چرا حق طلاق در اختیار مردان است؟

حق طلاق با مرد از منظر آیات

دلیل بر این که حق طلاق دادن با مرد است، خطابات قرآن است. در آیات متعدّد مردان را مورد خطاب قرار میدهد و می‌فرماید: "إِنَّ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ، إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ، طَلَقْتُمُوهُنَّ". در این آیات خطاب به مردان است، همان‌طور که در ازدواج خطاب به مردان است،

مثل "إذا نكحتم المؤمنات، فانكحوا ما طاب لكم، فانكحوهن باذن أهلهن".

از این جا میتوانیم این نتیجه را بگیریم که طبیعتاً حق طلاق از آن کسی است که موقع ازدواج، به دنبال آن میرفت و به اصطلاح به خواستگاری زن میرفت. در کلام فقها آمده است:

"الطلاق بيد من أخذ بالساق؛ طلاق به دست کسی است که در ابتدای ازدواج دست زن را گرفت با او ازدواج کرد. از جهت قانون طبیعت نیز چنین است .

که از ابتدای خلقت همیشه بر اساس فطرت خدادادی، مردان به دنبال ازدواج با زنان و به خواستگاری آنان میرفتند. به تعبیر دیگر: مردان طالب و زنان مطلوب بودند، از این رو حق طلاق به کسی داده میشود که به دنبال عقد ازدواج رفته است

حق طلاق همیشه در اختیار مردان نمی باشد.

باید توجه داشت که اینگونه نیست که در هر صورت طلاق در اختیار مرد باشد و زن حق هیچگونه درخواست و اختیاری برای در دست داشتن اختیار طلاق نداشته باشد.

بلکه طبق دستور شرع مقدس اسلام و قوانین مدون فعلی که برگرفته از منابع اسلامی است، راه هایی پیش بینی شده است که زن می تواند با این وسیله اختیار طلاق را به دست گیرد و با توسل به آن راه ها، خود را مطلقه سازد.

مثلاً طبق ماده 1119 قانون مدنی، طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر شرط نمایند.

این مسأله در رساله های عملیه نیز آمده است که: «هرگاه زن در ضمن عقد، با شوهرش شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد. از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد چنانچه پس از مسافرت مرد یا شش ماه خرجی ندادن، خود را طلاق دهد صحیح است.» [19]

امام(ره) در جای دیگر می گوید: «زنانی که می خواهند ازدواج کنند از همان اول می توانند اختیاراتی برای خودشان قرار دهند که نه مخالف شرع باشد و نه مخالف حیثیت خودشان، مثلاً می توانند از اول شرط کنند که چنانچه مرد فساد اخلاقی داشت.

و یا اگر با زن بد رفتاری کرد، زن در طلاق وکیل باشد. اسلام همانطور که حق طلاق را برای مرد قرار داده این حق را برای زن نیز قرار داده است و زن می تواند در وقت ازدواج شرط کند که اگر به من چه کردی من در طلاق وکیل باشم و اگر این شرط را کرد دیگر مرد نمی تواند او را معزول کند[20]

مثل اینکه شرط شود هرگاه [شوهر]، زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک نفقه نماید، یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند، یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد.(1)

البته باید توجه داشت که این وکالت از جهتی قابل عزل نیست، زیرا اگر [این شرط] به نحو شرط نتیجه (یعنی زن در حین اجرای صیغه عقد بگوید:

من خودم را به شرط اینکه وکیل بلاعزل در طلاق باشم به زوجیت تو در می آورم و مرد هم قبول کند چنین شرطی لازم است و اگر مرد قبول کرد، وکالت زوجه در طلاق قابل نسخ نیست.) شرط شده که زن وکیل باشد [لذا] این وکالت قابل عزل نیست. امام خمینی(ره)، [22]

قانون مجازات اسلامی

و در ماده 642 قانون مجازات اسلامی این امکان برای دادگاه پیش بینی شده که هرگاه مرد در صورت استطاعت خود و تمکین زن، از پرداخت نفقه خودداری کند، شوهر را تعزیر کند.

«هر کس با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین ندهد و یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب النفقه امتناع نماید، دادگاه او را سه ماه و یک روز تا پنج ماه به حبس محکوم می نماید.»

اگر اجبار به نفقه ممکن نباشد و مرد از طلاق همسر خود نیز امتناع کند حاکم می تواند نفقه زن را از اموال شوهر بپردازد هر چند این امر مستلزم فروش اموال شوهر باشد [23].

که اگر چنین کاری نیز ممکن نباشد حاکم، مرد را اجبار به طلاق خواهد کرد و در صورت میسر نبودن اجبار به طلاق، حاکم خود به عنوان ولی، طلاق را جاری خواهد کرد. [24]

و در ماده 1130 قانون مدنی آمده است: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند.

چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع، طلاق داده می شود.»

موارد دیگری نیز در کتب مفصل فقهی مطرح است که حق فسخ و طلاق را به عهده زن گذاشته است و نیازی به طلاق دادن مرد نیست.

بلکه خود زن با مراجعه به حاکم شرع، حتی در برخی موارد بدون مراجعه به حاکم، حق ابطال عقد را دارد. مانند مواردی که شوهر غایب و مفقودالثر شود.

و از او خبری در دست نباشد و زن از لحاظ نفقه یا امور دیگر در عسرت به سر برد؛ می تواند به محکمه شرع مراجعه و حکم طلاق خود را بگیرد.

همچنین در موردی که مرد از انجام وظایف مقاربتی با زن خودداری کند زن می تواند تقاضای طلاق نماید. همچنین جنون اعم از اطباقی، استمراری و ادواری موجب حق فسخ برای زن می باشد.

نیز عین بودن زوج و خصی و مقطوع بودن آلت تناسلی او با حدود و تفصیلی که در کتب فقهی گفته شده است موجب حق خیار فسخ برای زن می باشد.

خلاصه در جایی که زن از مرد ناراضی و منزجر باشد می تواند با بخشیدن مهر، خود را مطلقه سازد که در اصطلاح فقه به آن طلاق خلع می گویند.

از مجموع مطالب گذشته به خوبی می توان دریافت که اسلام هرگز به مردان فرصت طلب و زورگو اجازه نمی دهد از حق طلاق سوء استفاده کنند.

طلاق برای زن هزینه های مالی ندارد

طلاق برای زن هزینه های مالی ندارد تمام هزینه های این امور شرعاً و قانوناً برعهده مرد است و این خود یک عامل بازدارنده ای محسوب می شود که مرد بدون دلیل موجه و قابل قبول مبادرت به امر طلاق نکند.

به عنوان مثال: این مرد است که باید هنگام طلاق مهریه را بپردازد، هزینه زندگی زمان عده را بدهد، مسکن زن را در آن مدت تهیه کند و زندگی فرزندان را تا زمان رشد تأمین کند اضافه بر آن که اجرت حضانت کودکان و هزینه ازدواج مجدد نیز بر دوش مرد گذاشته شده است. [25]

بنابراین به مقتضای عدل و انصاف اگر حق طلاق در دست مردان است، هزینه های مترتب بر آن نیز بر دوش آنان می باشد و زنان در این مورد فارغ از هر هزینه ای امکان ازدواج دیگر را دارند.

حق طلاق بخاطر نقش خاص مرد است نه مالکیت مرد

اسلام حق طلاق را در رتبه ی اول به مرد داده است، این حق طبیعی ناشی از نقش خاص مرد در مسأله ی عشق و ازدواج است نه به خاطر مالکیت او نسبت به زن و نه به خاطر این که زن را صاحب میل و اراده نمی داند.

شهید مطهری در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» معتقد است علاقه و محبت زن، معلول و وابسته به علاقه و محبت مرد است.

از این رو بی‌علاقگی و بی‌وفایی مرد نسبت به زن، پایان زندگی زناشویی است؛

اما در صورتی که سردی و بی‌علاقگی از سوی زن باشد، مرد می‌تواند با ابراز محبت و علاقه، علاقه زن را بازگرداند. حمایت و مهربانی قلبی مرد آنقدر برای زن ارزشمند است که زندگی بدون آن برای زن قابل تحمل نیست.

به لحاظ طبیعت زن، بدترین اهانت و تحقیر یک زن این است که مرد با وجود بی‌علاقگی یا تنفر بخواهد او را مجبور به ادامه زندگی کند. برهمن اساس حق طلاق در اختیار مرد قرار داده شده است. [26]

بنابراین علت اختصاص حق طلاق به مرد، نقش خاص مرد در زندگی زناشویی است نه مالکیت مرد نسبت به زن. [27]

مردان در تنش‌های خانوادگی از روی احساسات تصمیم به طلاق نمی‌گیرند.

مرد به دلیل این که از زن عاطفه و احساس کم‌تری دارد، در تنش‌های خانوادگی کم‌تر تصمیم‌مبندی بر احساسات می‌گیرد.

دین اسلام با عنایت به طبیعت و فطرت زن و مرد و روند ارتباط آن‌ها و پیوند زناشویی میان زوجین، حق طلاق را در اختیار مرد قرار داده است و حق طلاق را حق طبیعی مرد به حساب می‌آورد.

البته این حق در برخی از موارد به زن نیز تعلق می‌گیرد. برای این موضوع دلایل منطقی و منطبق بر فطرت و طبیعت زن و مرد وجود دارد.

پیش از پیوند زناشویی بر اساس فطرت و طبیعت، مرد از زن خواستگاری کرده و این خواستگاری بدین معناست که مرد، آن زن را انتخاب نموده است و احساس می‌کند می‌تواند در کنار وی و همراه با او زندگی کند.

بر حسب کشش طبیعی، مرد خواهان زن بوده و زن مطلوب مرد، و زوجه حق انتخاب دارد که وی را انتخاب نماید. زن هم طبق فطرت و طبیعت خود و ابراز علاقه و تقاضای مرد، یا وی را به عنوان همسر خود انتخاب می‌کند و یا رد می‌کند.

بدیهی است تا هنگامی که مرد خواهان زن باشد و زن مطلوب وی، این کشش و جاذبه در مرد وجود دارد و زن هم که بر حسب ابراز علاقه و درخواست مرد این پیمان را قبول کرده است، بر پیمان خود باقی می‌ماند.

ولی هنگامی که به هر علتی، این طلب و خواست در مرد از بین برود و زن دیگر مطلوب مرد نباشد، اصل و پایه شکل‌گیری این رابطه و پیوند سست شده است.

در این بخش اسلام در آغاز دعوت به اصلاح و حل مشکل می‌نماید ولی هنگامی که یقین به دست‌آید که این میل و طلب در مرد خاموش شود و زن دیگر مطلوب مرد نمی‌باشد، اسلام حکم طلاق را اعطا می‌کند.

و به دلیل اینکه مرد بر حسب ساز و کار طبیعت و فطرت، نقشی اصلی و اساسی را در آغاز این زندگی و پایان آن دارد بنابراین، حق از بین بردن این پیمان به مرد ارائه شده است.

زنان در اختلافات خانوادگی از روی احساسات و عواطف تصمیم به طلاق می‌گیرند.

زن به حسب فطرت خویش و به جهت وظایفی که خداوند بر دوش او نهاده است از احساسات و عواطف بالایی برخوردار است و زود از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد.

آمار نشان می‌دهد که هرگاه امر طلاق به زن واگذار شده است همانند برخی از کشورهای غربی و روسیه، شمار فروپاشی خانواده به سرعت رو به فزونی نهاده است به عنوان نمونه: «در آمریکا از هر دو ازدواج یکی و در روسیه از هر سه ازدواج یکی به طلاق می‌انجامد.

معزل خانواده‌های تک‌والدینی به خصوص در کشورهای صنعتی رو به گسترش است. سردمدار این بحران ایالات متحده آمریکا است که در آن 25% خانواده‌های دارای فرزند زیر 15 سال را خانواده‌های تک‌والدینی تشکیل می‌دهند.

یک نویسنده آمریکایی به نام «لنور ویتزمن» [28] در تابستان سال 1986 در مقابل کنگره آمریکا به شکست قانون جدید طلاق که

در آن به مقصر طلاق توجهی نمی شود و «برابری مطلق» در آن حاکم است، اعتراض نمود.» [29]

ولنسکی می نویسد: «در طول صد سال گذشته میزان طلاق تقریباً در تمام جوامع صنعتی افزایش چشم گیری یافته است. در سال 1890م. شمار طلاق های ایالت متحده از پنج در هزار نفر تجاوز نمی کرد ولی در سال 1983م. این رقم به ده برابر افزایش یافته است.

در سطح کلی، این روند، نتیجه اجتناب ناپذیر دگرگونی هایی مانند تغییر در وظایف خانواده در پی ادراک متفاوت از ازدواج، امکانات و انتخاب های تازه ای که برای زنان به وجود آمده و سرانجام پدید آمدن نگرش های تازه در جامعه نسبت به طلاق است.» [30]

دادگاه های فرانسه در سال 1890م. به 9785 فقره طلاق حکم دادند که 700 فقره آن به درخواست زن بوده است. [31]

تفاوت نیاز مرد و زن

نیاز زن و مرد نسبت به هم شکل متفاوتی دارد؛ در یک قاعده کلی، مرد از جهات گوناگون به زن نیازمند است که جنبه شخصی و جسمی زن در آن از نقش اساسی برخوردار است.

در حالی که نیاز زن به مرد بیش تر جنبه عاطفی و حمایتی و پشتوانه ای دارد. بر فرض کم رنگ شدن یا حتی سرد شدن علاقه و محبت به زن در مرد، باز به دلیل وجود نیاز مستمر جسمی و جنسی مرد به زن، توجه و ابراز نیاز مرد به زن تکرار می شود که همین امر، می تواند منشأ توجه و علاقه دوباره زن به شوهرش باشد.

طبیعت، علایق زوجین را به این صورت قرار داده که زن پاسخ دهنده احساسات مرد باشد. علاقه و محبت پایدار زن، به صورت واکنش به علاقه و توجه و ابراز نیاز مرد به زن است.

حتی اگر در مقاطعی قطع شود، دوباره با توجه مجدد مرد احساسات و عواطف خاموش شده زن نیز زنده می شود.

به همین دلیل، بارها دیده شده که بدترین شرایط عاطفی بین زوجین و کدورت های عمیق زناشویی، با تلاش مجدد مرد برای سامان دادن زندگی، تبدیل به شرایط خوش زندگی شده و بدترین خاطرات توسط زن به فراموشی سپرده می شود.

دور اندیشی مردان بیشتر از زنان

همچنین در بیش تر موارد در شرایط بحرانی، احساسات و عواطف زنان بر دوراندیشی و آینده نگری آن ها بیش تر است و چون از جهت روحی و عاطفی، زنان زودتر از مردان متأثر و ناراحت می شوند و صبر و تحمل آنان کم تر از مردان است.

اگر حق طلاق به زنان داده می شد، چه بسا در بسیاری از اختلافات کوچک که در زندگی زناشویی یافت می شود، فوراً به طلاق رو آورند؛ ولی پس از پایان رنجش و ناراحتی، از کار خود پشیمان می شوند؛ ولی امکان جبران نمی باشد؛ زیرا توجه مرد بعد از دل کندن و بی توجهی دیدن، بسیار سخت تر است.

حقوق و وظایف مالی و اقتصادی بر عهده مردان

چون ازدواج، حقوق و وظایف مالی و اقتصادی را بر شوهر لازم می کند، جدا شدن و طلاق برای او سخت تر از زنان است؛ زیرا مهریه را باید پرداخت کند، در حالی که زن گیرنده مال است و در طلاق هیچ بار مالی بر او تحمیل نشده، بلکه استفاده مالی دارد.

بنابراین، شرایط طلاق که در اسلام مبعوض ترین حلال دانسته شده، برای مرد سخت و سنگین است. برای زن از نظر مالی و اقتصادی نه تنها سخت نیست، بلکه می تواند مطلوب باشد.

از نظر اجتماعی هم برای مرد اهانت نیست که زن محبوب خود را به زور قانون نگه دارد و او را طلاق ندهد تا تدریجاً او را آرام و علاقه مند کند؛ ولی برای زن اهانت و غیر قابل تحمل است که برای حفظ حامی خود، به زور و اجبار قانون متوسل شود؛ یعنی با طلاق ندادن به زور شوهر خود را نگه دارد.

کلید محبت در دست مردان

به علاوه، اگر بنا بر طلاق هم باشد، انجام این گسست عاطفی از جانب مرد با طبیعت انسانی سازگارتر است تا از جانب زن؛ زیرا چنان که در ابتدا توضیح داده شد، خداوند کلید محبت را در اختیار مرد قرار داده؛ او است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت به او وفادار بماند، زن نیز او را دوست می دارد و نسبت به او وفادار می ماند.

خداوند کلید فسخ ازدواج را به دست مرد داده؛ یعنی مرد با بی‌علاقگی و بی‌وفایی نسبت به زن، او را سرد و بی‌علاقه می‌کند؛ برخلاف زن که بی‌علاقگی اگر از او شروع شود، معمولاً تأثیر چندانی در علاقه مرد ندارد.

از این رو، معمولاً بی‌علاقگی مرد منجر به بی‌علاقگی طرفین می‌شود و بعد از طلاق، امکان شروع زندگی نو و تازه ای برای طرفین ممکن نیست؛ ولی بی‌علاقگی زن، لزوماً منجر به بی‌علاقگی مرد نمی‌شود؛ بلکه در برخی موارد، توجه و ابراز نیاز مرد را شدیدتر نیز می‌کند.

در واقع، سردی و خاموشی علاقه مرد، مساوی است با مرگ ازدواج و پایان حیات خانوادگی؛ اما سردی و خاموشی عشق زن به مرد، آن را به صورت بیماری نیمه جان در می‌آورد که امید بهبود و شفا دارد و با انجام طلاق نیز شروع مجدد مناسبی برای طرفین را به دنبال نخواهد داشت.

رشد آمار طلاق در صورت واگذاری این حق به زنان در مجموع، می‌توان گفت تمام شرایط و قوانینی که اسلام قرار داده، در راستای تحقق نیافتن پدیده پر آفت طلاق و مواجه نشدن جامعه با پیامدهای زیانبار فرهنگی و اجتماعی آن است.

در این راه، موانع و سدهای مختلفی برای زن و مرد قرار داده که یکی از آن‌ها ندادن اختیار مطلق طلاق به زن است. هر انسان منصف و آگاهی قبول دارد که اگر زنان دارای حق طلاق بودند، آمار طلاق رشد وحشتناکی می‌یافت؛ زیرا طبیعت زندگی مشترک با اصطکاک‌ها و تعارض سلیقه‌ها و اختلاف نظرات است.

آمار طلاق در کشورهای غربی اگر زمینه جدایی به آسانی، آن هم برای زن که تحمل فشارها در او بسیار کم تر است، وجود داشت، نتیجه همان می‌شد که در کشورهای غربی دیده می‌شود: «طلاق‌های ثبت شده در دادگاه‌های فرانسه نشان می‌دهد که بیش از هفتاد درصد طلاق‌ها به درخواست زنان بوده است».[32]

لوسون دانشمند آمریکایی، ضمن بیان آمارهای هولناک طلاق در آمریکا می‌نویسد: «قابل توجه این که هشتاد درصد طلاق‌ها، به تقاضای زنان واقع شده است».

خانم مونیکا، نویسنده انگلیسی، ضمن اظهار تأسف شدید از آمارهای وحشت‌افزای طلاق در آن کشور می‌نویسد:

«دوام و استحکام هر ازدواجی، در درجه اول به درایت و سبکسر نبودن زنان بسته است. با توجه به این حقیقت تلخ اعتراف می‌کنم که آمارها و پرونده‌های دادگاه‌ها در انگلیس نشان می‌دهد که از هر صد ازدواجی که به طلاق منجر می‌شود، در نود و نه درصد آنان زنان مقصرند».[33]

نتیجه:

در فقه اسلامی به اثبات رسیده که اختیار طلاق به دست مرد است جز در مواردی خاص. اما برخی از روشنفکرانمآیان، این حکم شرع را منافی با حقوق زن دانسته‌اند و می‌گویند: اسلام شأن زن را پایین‌تر از مرد قرار داده و به همین جهت است که زمام او را به دست مرد سپرده است.

اسلام به طلاق به عنوان علاج یک مشکلی نگاه می‌کند که راهی برای علاج آن به جز طلاق نیست، و در غیر این صورت طلاق امری مبعوض به حساب آمده و شارع مقدس شدیداً از آن نهی کرده است.

شکی نیست که طلاق همانند نکاح یک ضرورت اجتماعی به حساب می‌آید؛ زیرا گاهی کانون خانواده به صورت جهنمی می‌شود که طاقت ادامه آن برای زن و مرد یا یکی از آن دو مقدور نیست، لذا طلاق تنها راه خلاصی زن و مرد به حساب می‌آید.

اولاً؛ مرد از آنجا که عاطفه کمتری نسبت به زن دارد، لذا در صورتی که محبت زن را در دل نداشته باشد با کوچک‌ترین مشکلی درصدد انتقام برمی‌آید که اگر راه را بر او ببندیم دست به خشونت و جنایت می‌زند،

لذا شرع مقدس در این مورد امر طلاق را به دست او داده تا با امری فاسد از افسد جلوگیری شود. و این در حالی است که زن به جهات مختلف، قدرت و تحملش در این مسأله بیشتر است.

او گاهی آینده خود را می بیند که بی سرپرست خواهد شد، و گاهی فرزندان خود را مشاهده می کند و لذا سپردن طلاق به دستش ضرورتی ندارد.

ثانیاً: زن از آنجا که موجودی عاطفی است و لذا سریع تصمیم گیری می کند، و در برخی موارد نیز زود از تصمیم خود پشیمان می گردد.

و لذا اگر شارع طلاق را به دست او قرار دهد، سریع با آینده و موقعیت خود بازی می کند و این درست بر خلاف ویژگی مرد است که آینده نگر بوده و عقلش بر عاطفه اش غلبه دارد.

پی نوشت:

1. به عنوان نمونه نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۲۲۶-۲۲۷، سوره طلاق، آیه ۲و۱.
2. جعفریور، «حق طلاق»، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
3. بقره، 237.
4. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۶؛
5. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۹؛ نجفی، جواهر الکلام، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۲.
6. به عنوان نمونه نگاه کنید به: محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۱۱؛ نجفی، جواهر الکلام، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۵.
7. به عنوان نمونه نگاه کنید به: حصاص، احکام القرآن، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۹۰؛ زحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، دارالفکر، ج ۹، ص ۶۸۷۷؛ جزیری، الفقه علی مذاهب الاربعه، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۱۶۲، ۲۵۰، ۳۲۷ و ۳۴۹.
8. ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۳۴، ج ۱۲۷؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، دار إحياء الكتب العربیه، ج ۱، ص ۶۷۲، ج ۲۰۸۱. در سنن ابن ماجه «لمن اخذ بالساق» آمده است.
9. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۱۱؛ نجفی، جواهر الکلام، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۵.
10. ابن ادریس حلی، السرائر، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۷۳؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، دار إحياء الكتب العربیه، ج ۱، ص ۶۷۲.
11. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۱۱.
12. امام خمینی، توضیح المسائل (محشی)، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۵۲۸ و ۵۳۹؛ مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۰۱.
13. حرعاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۹۸، ج ۱.
14. حرعاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۲۸۹، ج ۱، ج ۲۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱، ج ۴۳ و ۹۳ و ۹۴، ص ۶۵ و ۹۸، ج ۱، ص ۱۰۰، ج ۱ و ص ۲۹۱ و ۲۹۲، ج ۴.
15. محقق داماد، بررسی فقهی حقوق خانواده، ۱۳۸۴ش، ص ۴۶۹ و ۴۷۴.
16. نگاه کنید به کتاب مقدس، سفر تثنیه، فصل ۲۴، آیه ۱-۴.
17. سالتز، سیری در تلمود، ۱۳۸۳، ص ۱۹۸.
18. سالتز، سیری در تلمود، ۱۳۸۳، ص ۲۱ و ۲۲.
19. امام خمینی(ره)، توضیح المسائل مسأله 2539.
20. عبدالکریم بی آزار شیرازی، رساله نوبین امام خمینی(ره)، (مؤسسه انجام کتاب، 1361) ج 3، ص 236.
21. انور حمیدی، قانون مدنی، (دوره کامل) (تهران، چاپخانه سپهر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست و نهم، (1353 &#zwj; &#zwj; ش.) ج 1-3، ص 149، ماده 1119.
22. استفتائات، ج 2، ص 319، سؤال 2.
23. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج 31، ص 207.
24. امام خمینی(ره)، تحریر الوسیله، ج 2، کتاب الطلاق، مسأله 10.
25. ر.ک: فصلنامه کتاب نقد، ج 12، ص 123 به بعد.
26. مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.
27. مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، ص ۲۶۷.
28. Lenor Weitzman
29. همان، ص 74.
30. گرهارد لنسکی و جین لنسکی، سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، 1387، چاپ دوم، ص 475.
31. حسن صدر، حقوق زن در اسلام و اروپا، انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، ص 238، به نقل از تحریرالمرأة، نوشته قاسم امین بیک، ص 183.



32. حسین حقانی زنجانی، طلاق یا فاجعه انحلال خانواده، ص ۸۶، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا  
33. حسین حقانی زنجانی، طلاق یا فاجعه انحلال خانواده، ص ۹۹، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا

منابع:

<https://makarem.ir/main.aspx?lid=0&typeinfo=43&catid=27210&pageindex=0&mid=409600>

<https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5211/5633/54803>

<https://www.porseman.com/article//57771>

<https://www.pasokhgoo.ir/node/1872>

<http://ensani.ir/fa/article/86301>

<https://fa.wikishia.net/view>

<https://fa.wikifeqh.ir/?hiligh>

<https://wikiporsesh.ir>

راسخون